

# زن در اسلام

واستوصوا بالنساء خيراً فانهن

عوان لا يمكن لانهن شيئاً

در حججه الوداع (سال دهم هجری) پیغمبر در باره زنان چنین توصیه کرد که آنها اختیاری از خود ندارند و اسیر مردانند. در باره آنها نیکی کنید.

زن در جامعه عرب قبل از اسلام شخصیت و استقلال نداشت، جزء مایملک مرد به شمار می‌رفت و هر گونه رفتاری با وی مجاز و متداول بود. هر قدر هم آن رفتار از راه و رسم انسانیت به دور می‌بود. زن مثل سایر ترکه میت به وارث او منتقل می‌شد، وارث می‌توانست زن وی را به خود اختصاص داده بدون مهریه او را تصاحب کند و هر گاه بدین امر رضایت نمی‌داد او را در قید اسارت خود نگاه می‌داشت و اجازه ازدواج مجدد به وی نمی‌داد تا این که حق الارث خود را به مرد وارث ببخشد ورنه آن قدر می‌ماند تا بمیرد و دارایی او ارث مرد مالک شود آیه<sup>۳۸</sup> از سوره نساء برای نیمی از این عمل غیر انسانی نازل شده است:

“يا ايها الذين آمنوا لا يحل لكم ان ترثوا النساء كرهاً ولا تعضلوهن لتذهبن مما آتيتوهن الا ان ياتين بفاحشة مبينة عاشرهن بالمعروف”

ای گروه مؤمنان جایز نیست به اجبار و اکراه ارث زنان را از آن خود سازید یا آنها را در بند و اسارت نگاه دارید تا قسمتی از مهریه خود را به شما واگذارند. با آنها نیک رفتار باشید.”

عبارت: *الرجال قوا مؤمن علی النساء*، (مردان فرمانروایند بر زنان)

از آیه<sup>۳۴</sup> سوره نساء این اصل را برقرار می‌کند که زن و مرد در تمام حقوق مدنی مساوی نیستند. در همین آیه دلیل تسلط و سیادت بر زن به طور اجمال ذکر شده است:

بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ

که قسمت اول آن مبهم است زیرا می‌فرماید:

به دلیل این که خداوند افراد بشر را غیر متساوی آفریده بعضی را بر بعضی دیگر برتری داده است.

تفسیر جلالین وجه تفضیل مرد را بر زن عقل و علم و ولایت گفته است.

زمنشری و بیضاوی و بعضی دیگر آن را (وجه امتیاز مرد را بر زن) مشروح‌تر بیان کرده می‌گویند تفوق و استیلائی مرد بر زن مانند تسلط ولات و حکام است بر رعیت. آن وقت در مقام فلسفه‌بانی و علت‌تراشی برآمده و گفته‌اند که مردان به خرد و زور و تدبیر آراسته‌اند، از این رو نبوت، امامت و ولایت به آن‌ها اختصاص یافته است. ارث بیشتر می‌پرند و شهادت آن‌ها در پیشگاه محکمه‌های شرعی معتبرتر و دو برابر زن است. سهم آن‌ها از ارث دو برابر زن، جهاد و نماز جمعه بر آن‌ها تعلق نمی‌گیرد و حق طلاق نیز با آن‌ها نیست، اذان، خطبه، امامت نماز جماعت، سوارکاری، تیراندازی و شهادت در اجراء حدود شرعی و غیره و غیره همه مخصوص مردهاست.

چنان که ملاحظه می‌کنید استدلال بسیار ضعیف است و غالباً معلول را به جای علت نشانده‌اند یعنی خیال کرده‌اند چون بسیاری از کارها را نظامان اجتماعی و عادات و رسوم مخصوص مردها کرده است پس زن در مرتبه پایین قرار دارد یعنی استعداد و لیاقت آن کارها را ندارد و از همین جهت شریعت اسلامی تسلط مرد را بر زن مسلم شناخته است در صورتی که قضیه معکوس آن است.

شرع اسلام چون زن را ضعیف دانسته حق او را در ارث و شهادت نصف مرد قرار داده است نه این که چون زن در ارث و شهادت نیمه حق مرد را داراست، پس در مرتبه پایین‌تر از مرد قرار می‌گیرد.

این حکم روشن‌تر از آن است که برای تعلیل آن اندیشه را در دلان‌های تاریک بگردانند. در تمام اقوام ابتدایی و از آن وقتی که تاریخ بیاد دارد چون زور و تلاش روزی با مرد بوده است، زن در مرتبه دوم قرار گرفته است و به قول فیلسوف آلمانی نیچه بشر شماره دو شده است.

در عرب این اصل یعنی اصل بشر شماره دو بودن زن به شکل وحشیانه‌تر و رسواتری وجود داشته است و حضرت محمد در ضمن تشریح‌ها و توصیه‌های گوناگون از حدت این روش وحشیانه کاسته و برای زن حقوقی قایل شده است که در سوره نساء بسیاری از آن‌ها آمده است.

نه... نه... تعلیل مفسرین و فلسفه‌بانی آنان از لحاظ منطق عقلی ارزش زیادی ندارد و در حقیقت آن‌ها آن چه را که میان اعراب متداول بوده است تأیید و تثبیت کرده‌اند و از این بابت بر آن‌ها خیلی ایراد نیست زیرا خواسته‌اند جمله "فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَي بَعْضٍ" را توجیه کنند.

در جمله دوم وجه افضل بودن مرد بر زن تصریح شده است که با موازین عقلی سازگارتر است زیرا می‌فرماید: بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ" یعنی چون مرد متکفل مخارج زن است پس زن متعلقه اوست و باید مطیع اوامر و نواهی او باشد. در این صورت مطابق رأی بیضاوی و زمنشری و بسیاری از مفسرین، مرد حاکم و زن رعیت، مرد آقا و زن تابع است و از همین رو پشت سر همین جمله قرآن جمله دیگریست که آن را خوب واضح می‌کند:

“فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ” = پس زن شایسته، زنی است که مطیع مرد خود بوده در غیبت شوهر خویشتن را برای وی نگاه دارد و به عبارت دیگر زنان این معنی را که متعلق به مرد خود هستند فراموش نکنند. در این سوره نساء که شارح اسلام حقوق و حدود زن و مرد را معین می‌کند به خوبی تعدیل عادات جاهلیت و ارفاق به جنس زن نشان داده می‌شود.

“وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَ أَيْتِمُّنَّ أَحَدِيهِنَّ فَنِّظَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ سَخِيثًا. أَنَاخُذُوهُنَّ مَبْتَنًا وَضِرَامًا مُّبِينًا. وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَقْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا”

یعنی اگر خواستید زن دیگر بگیرید از کابینی که به زن سابق داده‌اید چیزی پس نگیرید زیرا با یکدیگر تراضی کردید و روی مهر معین زن و شوهر گشته و از او بهره‌مند شده‌اید. پس هنگام جدایی نباید کابین (مال) داده شده از روی تراضی (رضایت) را پس بگیرید.

از این آیه به خوبی استنباط می‌شود که مرد عرب وقتی می‌خواست از زن خود جدا شود کابینی را که به وی داده بود پس می‌گرفت و چنان که ملاحظه می‌کنید شریعت اسلامی آن را نهی می‌کند.

## کَتَكَ زَدَنَ

اما در آخر آیه ۳۴ از سوره نساء مثل این است که بعضی از عادات دوران جاهلیت را تجویز می‌کند زیرا به مرد اجازه می‌دهد زن خود را بزند.

مرد بواسطه قدرت جسمی از دیرباز چنین کرده است حتی در قرن بیستم این عمل مخالف جوانمردی و منافی با اصل عدالت جاریست اما آن را جزء شریعت قرار دادن، زبان طعنه زنان را قدری باز می‌کند. متمم آیه ۳۴ چنین است:

“وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اجْزُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اصْرَبُوهُنَّ...”

اگر زن شما در مقام نافرمانی و سرکشی برآمد نخست او را پند دهید. اگر به راه نیامد از هم خوابگی محروم سازید و اگر باز تسلیم نشد و اطاعت نکرد او را بزیند”

**در بعضی از تفسیرها گفته اند منظور این بوده که اگر زنی زنا کند میتوان او را زد !!!**

**ولی خوب ستوال اینست که اگر مردی زنا کرد تکلیف چیست آیا عدالت خداوند نایست به اینگونه باشد که زن نیز میتواند مرد را بزند !!!**

شرايع هر قومي متناسب با عادات و اخلاق و نحوه زندگاني آنها است. زدن زن امری متداول و رایج بود. از روایات و سیر در تاریخ قوم عرب و از خود این آیه به خوبی برمی آید که مرد خود را مالك زن فرض کرده است و هر بلایی می خواست بر سرش آورد.

اسماء دختر ابوبکر که زن چهارم زبیرین العوام بود و زبیرین العوام یکی از اصحاب خاص پیغمبر و از عَشْرَه مبشره است. می گوید:

“هر وقت زبیر بر یکی از ما خشمگین می شد با چوب چنان ما را می زد که چوب می شکست”

پس لااقل این فضل را برای شریعت اسلامی باید قایل شد که نخست موعظه و پس از آن ترك هم خوابگی را توصیه فرموده و در صورت سودمند واقع نشدن آن دو تدبیر زدن زن را اجازه داده است.

بعضی از مفسران و فقها معتقدند که زدن نباید منتهی به شکستن استخوان شود و گر نه حکم قصاص بر آن وارد می شود.

زنجشیری در تفسیر این آیه می نویسد:

“بعضی ها معتقدند مجازات زن ناشزه (زنی که اطاعت شوهر خود نکند و ناسازگاری و بدرفتاری کند) به این ترتیب نبوده و توسل به هر سه وسیله را مجاز دانسته اند”

قطعاً کسی که از آیه فوق چنین معنی را استنباط کرده است از علماء متعصب عرب شبیه احمد بن حنبل یا ابن تیمیه بوده است ولی معنی آیه قران واضح است و آیه بعدی به خوبی نشان می دهد.

“وَ اِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ اَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِّنْ اَهْلِهَا اِنْ يُّرِيدَا اصلاحًا”

اگر اختلاف میان آنها شدید شد داوری از طرف مرد و داوری از طرف زن معین شود که یا آنها را صلح دهند و یا از هم تفریق کنند.”

در این سوره تکلیف ارتباطات مرد و زن معین شده است که غالب آنها در شریعت یهود هم هست و در میان اعراب دوره جاهلیت نیز معمول بوده است. جز آیه ۳۲ که نکاح زن پدر را نهی کرده است و آن را عمل زشت و ناپسند وصف فرموده است و می توان از آن چنین استنباط کرد که در دوران جاهلیت این رسم معمول بوده است به دلیل جمله الا ما قد سلف از همان آیه.

چیزی که در این باب قابل توجه است هر چند تا زگی ندارد آیه ۲۸ سوره نساء است که ازدواج با زن شوهر دار را مطلقاً حرام فرموده است مگر این که آن زن از راه خرید مملوک شده باشد. یا در نتیجه جنک و اسیر شدن به دست آمده باشد در این صورت چون شیر مادر حلال است هر چند شوهر داشته باشد و علت آن روایتی است از ابن سعید که می گوید:

“اسرايي از (قبيله) او طاس به دست ما افتادند که شوهر داشتند و چون ما کراهت داشتيم با آنها همخوابه شويم از پيغمبر تکليف پرسيديم اين جمله نازل شد:

“وَالْمَحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ اِلا مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ...”

پس بر ما تصرف آنها حلال شد.

ولي در همين آيه<sup>۲۸</sup> سوره نساء باز دستوريست که توجه پيغمبر را به حقوق زن و در عين حال به عادت مذموم و متداول آن زمان نشان مي دهد چه مي فرمايد: غير از آن چه بر شما حرام شده است مي توانيد با دادن کابين از زنها متمتع شويد بدون اين که مرتکب زنا شده باشيد به شرط اين که در اين تمتع مزد يا اجر آنها را مبني بر تراضي طرفين بپردازيد. و مبتني بر همين آيه است که تمتع يا ازدواج موقت در شريعت اسلامي مباح شد ولي علماء سني آن را جايز نمي دانند زيرا معتقدند جمله “فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ...” (پس آن چه را تمتع کرديد، از ايشان پس بدهيد به ايشان مهرهاشان را...) هنگام فتح مکه نازل شده است و مدت آن سه روز معين شده بود و پس از آن ملني گرديد و دليل آن را هم اين مي آورند که کلمه اجرهن.. مزد آنها. در اين آيه ذکر شده است نه صداق يا مهر. اما شيعه اين نوع ازدواج را مباح دانسته اند.

در اين باب آيه ديگري هست که آوردن آن ما را به وضع اجتماعي اين زمان و بر اين که امور مالي تا چه حد در روابط مرد و زن ملاحظه شده است واقف مي کند.

“إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ... فَلَا تَرْجُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ... وَأَتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَأَسْتَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ لَكُمْ أَنْ تَنْفِقُوا...”

مي فرمايد: اگر زني مسلمان شد و مهاجرت کرد ديگر شوهرش بر او حقي ندارد و اگر مطالبه کرد زن خود را زنش را به او ندهيد بلکه خري را که در باره آن زن کرده است به او بدهيد هم چنين اگر زن شما بر شرك خود باقي مانده مي خواهد سوي مشرکين برگردد اصراري در نگاهداري او نکنيد، (مبادا ستون پنجم شود) ولي در عوض آن چه خرج او کرد بايد از او مطالبه کنيد”

در سوره بقره آياتي هست که عدالت و فکر انساني پيغمبر را نشان مي دهد و اعراب را از بدرقتاري با زن نهي مي کند مانند آيه

.۳۳

“وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ قَبْلَ أَنْ يَجْلِهِنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ”

اگر زن خود را طلاق داديد و سر آمدن عده نزديک شد رجوع بايد موافق اصل عدل و انسانيت باشد نه اين که رجوع کنيد يا اين که فديه دهد يا ايام حبس و عدم آزادي او را طولاني کنيد.

هم چنین در آیه ۳۳ امر می‌فرماید که اگر مردی زنش را طلاق داد و عده او منقضی شد اما خواست با شوهر خود دوباره ازدواج کند ممانعت نکنید (و اذا طلقتم النساء قبلن اجلهن فلا تعضلوهن ان ینکحن ازواجهن اذا تراضوا... الخ). این آیه در باره شدت و خشونت معقل بن یسار که نمی‌خواست خواهر مطلقه‌اش با شوهر خود دوباره ازدواج کند نازل شد.

در همین سوره به مطلبی برمی‌خوریم که هر چند از موضوع خارج است ولی چون طرفه (شگفت‌آور) و بدیع (تازه و نو) و حاکی از اوضاع عصر پیغمبر است و نشان می‌دهد که در چه نوع موضوع‌هایی به پیغمبر مراجعه می‌کردند اشاره بدان خوب و عبرت‌انگیز است.

در آیه ۳۲ سوره بقره حکم نزدیک نشدن به زن است در ایام قاعدگی تا حالت طهر (پاک شدن زن از حیض) فرارسد. پس از آن این عبارت آمده است: "فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ" که اجازه فرماید پس از طهر نزد زنان خود بروید از آن سویی که خداوند امر فرموده است یعنی بر حسب تفسیر جلالین، از همان سویی که به واسطه حیض از رفتن بدان سو منع شده بودید اما پس از این آیه ۳۳ می‌آید که به کلی چیز تازه و تقریباً مشعر مفهومی مخالف مفهوم آیه قبلی است می‌فرماید:

“سَأَوْكُمْ حَرْثَ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ.

یعنی زنان شما کشت شمایند و در هر جای کشت خود می‌توانید وارد شوید.”.

جلالین در تفسیر جمله انی شئتم به هر سویی مزرعه می‌نویسد:

“مَنْ قِيَامٌ وَفَعْوَةٌ وَاصْطِجَاعٌ وَاقْبَالٌ وَادْبَارٌ”

یعنی نشسته، ایستاده، خوابیده از پیش (قُبُل) و از پس (دُبُر).

پس از آن می‌نویسد این آیه در رد عقیده جهودان نازل شده است که می‌گفتند اگر از پشت به پیش زن روی آورند بچه او چپ خواهد شد.

سیوطی معتقد است که آیه ۳۳ صریحاً می‌فرماید نزد زنان خود از آن سویی روی آورید که خداوند امر فرموده است بنا بر اعتراض عمر و جمعی از صحابه نسخ شده است زیرا اهل کتاب پهلوی زنان خود می‌خواستند و طبعاً انصار که اهل مدینه بودند این روش را که با حجب و مستوری زن مناسبتر بود پذیرفته بودند. اما مهاجران بنا به عادت قریش و اهل مکه زن را به انواع مختلفه دستمالی کرده و از هر طرف او را می‌غلطانیدند و لذتی می‌بردند از این کار که آن‌ها را بر پشت بیفکنند و دم بیندازند و یا با پس و پیش او هر دو سر و کار داشته باشند.

یکی از مهاجران نزی از انصار را برده بود و می‌خواست با وی چنان کند، زن تن در نداده و گفت ما به یک پهلو می‌خواهیم. خبر به حضرت رسول رسید و بدین جهت این آیه نازل شد که "زن مال مرد است و هر گونه دلخواه اوست می‌تواند با او برآید".

احمد بن حنبل و ترمذی از ابن عباس نقل می‌کنند که عمر بامدادی نزد پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله هلکت. ای پیغمبر خدا از دست رقتم. پیغمبر فرمود ما اهلکت یا عمر؟ عرض کرد حولت رحلی الیه فلم یرد علیه شیئاً (یعنی) کاری خواستم انجام دهم و نشد. آن وقت این آیه نازل شد و معنی آن شدتم این است "مقبلات، مدرات و مستلقیات (به پشت خوابیده) یعنی از جلو و از عقب طاق باز و دمر".

در آیات عدیده قرآن و تعالیم اسلامی به خوبی وضع ناهنجار زن در جامعه عرب و رفتار غیرانسانی مردان با زنان روشن می‌شود مثل آیه ۳۵ سوره نور که پیغمبر حکم می‌فرماید مردان زن‌های مملوک خود را برای سود دنیایی به زنا مجبور نکنند:

لَا تُكْرَهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ مُحْصَنَاتٍ لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

می‌گویند این آیه در باره عبدالله بن ابی نازل شده است و از ظواهر برمی‌آید که عبدالله بن ابی در این عمل زشت منحصر به فرد نبوده و نوعی کسب بوده است که شخصی بردگان خود را به کار زنا و دارد تا وجه آن را دریافت کند.

پس از فتح مکه عده زیادی از زن‌های مکه برای بیعت و اسلام آوردن به حضور پیغمبر رسیدند و آیه (۱۳) سوره ممتحنه در شرط پذیرفتن اسلام آنان نازل شده است:

"يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعَنَّكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ بَأْسًا يَعْمَهُنَّ..."

این شرط‌ها را که برای پذیرفتن اسلام آن‌ها عنوان شده جالب توجه است:

انبازی (شریکی) برای خدا نشاسند، دزدی نکنند، مرتکب زنا نشوند، اولاد خود را نکشند. کودک نامشروع خود را به ریش شوهر خود نبندند، تعالیم نیک تو را به کار بسته عادت ناپسند نوحه‌خوایی، چاک زدن گریبان، بریدن موی و خراشیدن روی را رها کنند. در این صورت اسلام آن‌ها را بپذیر.

می‌گویند هنگام بیان این شروط هند زن ابوسفیان و مادر معاویه در این که زن‌ها زنا نکنند گفت:

"زنان شریف و آزاده هرگز گرد چنین کاری نمی‌گردند" و عمر که حاضر بود خنده سرد داد.

یکی از عادات زشت که تعالیم اسلامی آن را منع کرده است کشتن مولود دختر است که در قرآن صریحاً آمده است "بأي ذنب قتلت" و این از این باب بود که اعراب دختر را مایه ننگ دانسته خواهان پسر بودند و بدان مباهات می‌کردند و از فرط نادانی هیچ

نمی‌اندیشیدند که اگر امر چنین می‌شد و دختری به دنیا نمی‌آمد نسل بشر منقرض می‌شد. در آیه‌های ۵۸ و ۵۹ سوره نخل این خوی نکوهیده به خوبی توصیف شده است.

“وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مَا سُوءَ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيَسْكُهُ عَلَيَّ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ”

هنگامی که به یکی از آنان خبر می‌دادند که زنش دختری زاییده است از فرط خشم سیاه می‌شد، از شدت اندوه از کسان خود کناره می‌گرفت تا دچار سرزنش و شماتت نشود. و در اندیشه می‌رفت که آیا داشتن دختر را تحمل کند یا طفل معصوم را خاک کند.”

## زن و پیغمبر اسلام

گولد زهر معتقد است در هیچ یک از ادبیات دینی نظیر این وضوح و روشنی آن هم نسبت به جزئیات حیات پیامبر اسلام دیده نمی‌شود. این تحلیل و توصیفی که از زندگی خصوصی وی ضمن احادیث و سیره‌ها صورت گرفته است نسبت به هیچ یک از مؤسسان دنیانات دیگر روی نداده است.

این بیان ستایش‌آمیز در یکی از فصول کتاب گرانقدر او “عقیده و شریعت در اسلام” به مناسبت رغبت روزافزون رسول اکرم به زن آمده و آن را حقیقتی تاریخی می‌نامد که با اسناد موثق تکیه دارد.

راست است نوح و ابراهیم سرجای خود، ما از زندگی موسی و عیسی که در گرد و غبار افسانه‌های مبالغه‌آمیز قومی و تعصب‌های نژادی و دینی ناپدید شده‌اند چیزی نمی‌دانیم ولی برای زندگی حضرت محمد صدها آیه و حدیث معتبر و سیره‌هایی نزدیک به زمان رحلت او و هم چنین روایاتی که هنوز تعصب‌ها آن را مسخ و تباه نساخته است در دست داریم مهمتر از همه قرآن است که از خلال آیات و شأن نزولی که مفسران برای آن‌ها بیان می‌کنند بسی از وقایع و حوادث زمان به دست می‌آید چنان که در همین موضوع مورد بحث آیات عدیده‌ای هست و جمله مفسران شأن نزول آیه ۵۸ سوره نساء را خرده‌گیری جهودان بر رغبت رسول اکرم به زن و طعن آنان که محمد جز زن گرفتن کاری ندارد دانسته‌اند.

“أَمْ يَحْسُدُنَ النَّاسَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ قَقْضًا آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا”

(یعنی) آن‌ها (یهودان) بر فضل و عنایت پروردگار محمد رشک می‌پزند (یعنی بر مقام نبوت و کثرت زنان) و می‌گویند اگر او پیغمبر بود این قدر به زنان روی نمی‌آورد. ما به خاندان ابراهیم هم کتاب و حکمت عطا فرمودیم و هم کشوری بزرگ”



معلوم است در این آیه اشاره به داود است که می‌گویند<sup>۹۱</sup> زن داشت و سلیمان هزار زن آزاد و بنده در حرم نگاهداری می‌کرد و این امر از مرتبه پیامبری آنان نکاسته است.

البته خود این مطالب مثل سایر افسانه‌های ملوک بنی اسرائیل آلوده به اغراق و مزین به افسانه است.

خرده‌گیران فرنگی این رغبت مفرط به زن را شایسته مقام روحانیت مردی که زهد و قناعت را توصیه می‌کند ندانسته است و حتی آنان اندازه توجیهی که در شریعت اسلامی به اصلاح شئون و حقوق زن است ناشی از میل شخصی به زن گفتمانند.

اگر قضیه را صرفاً با منطق عقلی و نه عاطفی بسنجیم، ارزش ایراد آنان کاهش می‌گیرد. حضرت محمد بشر است (سوره کهف آیه ۱۱۰) و بشر از نقطه‌های ضعف خالی نیست تمایل جنسی جزء غرایز آدمیست و بیش و کم هنگامی که می‌تواند موضوع بحث قرار گیرد که تأثیری در افکار و یا کردار یک شخص نسبت به دیگران داشته باشد. به عبارت روشن‌تر خصلت شخص هنگامی نکوهیده است که زیان بخش به حال اجتماع باشد ورنه در زندگی شخصی و خصوصی خوبی یا بدی و نقطه قوت یا ضعف نباید مورد بحث و ملاحظه قرار گیرد.

از فکر سقراط بر آتن نور می‌ریخت و از آتن به تمام یونان و از یونان به جامعه انسانی. اگر سقراط در زندگی شخصی خود تمایل خاصی داشته باشد که بر دیگران زیانی وارد نکرده است نباید موضوع بحث قرار گیرد.

در هیترل غریزه جنسی یا نبود، یا سرکش نبود، و از این حیث می‌توان او را پاکیزه گفت ولی در عوض افکار شومی داشت که دنیا را به خون و آتش افکند.

حضرت رسول خود را بشری می‌خواند که به بندگی خدا گردن نهاده و می‌خواهد خود را از پلیدی ستایش اصنام نجات دهد. تمایل او به زن و تعدد زوجات وی نه آسیبی به اصول دعوت او رسانید و نه زیانی به حقوق دیگران. بر اعمال و افکار مردان بزرگ اجتماع از این زاویه باید نگریست و آنها را از لحاظ مصلحت جامعه و خیر انسانیت قضاوت کرد. از این لحاظ سلب حق آزادی فکر و عقیده از دیگران و مخیر ساختن آنان بین مسلمان شدن و جزیه دادن آن‌ها با خواری و زبونی بیشتر قابل بحث است.

از سوی دیگر مسلمانان نیز به گونه‌ای دیگر راه غلط رفته و برای تجلیل از پیشوای بزرگ اسلام چیزهایی گفته و نوشته‌اند که مابین مصرحات قرآن و روایات مسلم صدر اسلام است. حتی مرد فاضلی که در عصر ماه در زندگی حضرت محمد کتابی فراهم کرده و خواسته است (این شخص محمد حسن هیکل از فضلا و سیاسیون مصر است که مدتی رئیس مجلس سنای آن جا بود کتابی به نام حیات محمد نوشته است که توسط آقای ابوالقاسم باینده به فارسی در آمده است.) با دید روشن و متناسب افکار قرن بیستم قضیه را زیر و بالا کند از این خرده‌گیری اروپاییان برآشفته و طی فصلی در مقام دفاع از حضرت رسول برآمده و به کلی منکر تمایل آن حضرت به زن شده است از جمله می‌نویسد:

محمد ۲۸ سال با خدیجه به سر برد و هوس گرفتن زن دیگر نکرد... این امر طبیعی است و جز این نمی‌تواند باشد. خدیجه توانگر و متشخص، جوان فقیر ولی جدی و درستکاری را که در خدمتش بوده است به شوهری می‌گزیند و داماد را به خانه می‌آورد چون ذاتاً یا برحسب مقتضیات زندگی از هوس و عادات جلف جوانان قریش برکنار است خدیجه پخته و جا افتاده از شوهر پانزده سال جوانتر از خود مراقبت و پرستاری می‌کند. با ثروت خود موجبات رفاه او را فراهم می‌سازد تا محنت دوران کودکی و طفیلی بودن در خانه عمورا فراموش کند.

این نعمت و آسودگی خانه خدیجه به وی مجال می‌دهد تا به تعقیب اندیشه‌های ده دوازده ساله خود بپردازد، یقین است که خدیجه با تصورات و افکار پرهیزکارانه وی روی موافقت نشان داده است زیرا دختر عمومی ورقه بن نوفل است و طبعاً تمایل به حنفیان دارد به همین دلیل در مبدأ بعثت رؤیای او را صادقانه و نشانه وحی الهی می‌داند و خود نخستین کسی است که به محمد ایمان می‌آورد.

از این‌ها گذشته خدیجه مادر چهار دختر او زینب، رقیه، ام‌کلثوم و فاطمه است (زینب زن ابوالعاص، خواهرزاده خدیجه و رقیه و ام‌کلثوم زن عتبّه و عتیبه فرزندان ابولهب شدند. بعد از آغاز دعوت اسلام ابولهب به فرزندان خود امر کرد دختران محمد را طلاق دهند و عثمان یکی از آن‌ها را بعد از دیگری به زنی گرفت و حضرت فاطمه زن علی بن ابیطالب است).

با وجود این اوضاع و احوال محمد چگونه می‌توانست با وجود خدیجه زن دیگر بگیرد؟ به همین دلیل پس از وفات خدیجه بی‌درنگ عایشه را خواستگاری کرد و چون عایشه هنوز خردسال بود و بیش از هفت سال نداشت سوده سکران بن عمره را به زنی گرفت.

محمد حسن هیکل در این باب مطلبی می‌نویسد و گوئی می‌خواهد حضرت محمد را از رغبت به زن تبرئه کند. او می‌گوید:

“سوده جمالی و مالی نداشت، ازدواج با وی نوعی اقدام به امر خیر و نوازش زن بی‌سرپرست یکی از مهاجران حبشه بوده است.

آیا بهتر نبود بنویسد برای خانهداری و سرپرستی از چهار دختر جوان خود زن جا افتاده‌ای چون سوده مناسب بود؟ ولی در این صورت ممکن است به وی اعتراض شود که محمد نخست به عایشه روی آورد و چون او طفل بود و ازدواج آن دو به دو سال بعد موکول شده بود سوده را گرفت، زیرا نمی‌توانست بدون زن زندگی کند و این هم عیب نیست. یک علت دیگر این بود که زن دیگری در دسترس ازدواج نبود. زیرا قریش به محمد زن نمی‌دادند و شاید میان مسلمانان آن تاریخ دختری و زنی مناسب ازدواج محمد وجود نداشته از این رو به سوده اکتفا کرد.

آن هم تا مدت کمی پس از فوت خدیجه که در مکه به سر برد، اما پس از هجرت به مدینه مخصوصاً پس از حصول امکانات این رغبت مفرط رسول اکرم به زن خوب دیده می‌شود و قابل انکار نیست کافی است به تعداد زنان وی نظری اجمالی و فهرستوار بیفکنیم.

۱- حضرت خدیجه دختر خویلد، بانوی متشخص و متمکنی که سومین شوهر او حضرت محمد بود و از محمد چهار دختر و دو پسر به نام قاسم و طاهر که زنده نماندند، زایید.

۲- سوده دختر زمعه و بیوه سکران بن عمرو، که از مسلمانان مهاجر به حبشه بود و هم آن جا وفات کرد و به عقیده محمد حسن هیکل پیغمبر سوده را از راه ترحم و برای این که بیوه مسلمانی تک و تنها نباشد گرفت.

۳- عایشه دختر ابوبکر صدیق که در هفت سالگی نامزد شد و در نه سالگی با تفاوت بیش از چهل سال سن به زوجیت پیغمبر درآمد و هنگام رحلت حضرت شانزده یا هفده ساله داشت و بیش از زنان دیگر مورد علاقه بود. عایشه از جمله حفظه (حافظین) قرآن و از منابع مهم حدیث و سنت به شمار می‌رود و پس از قتل عثمان ضد خلافت علی بن ابی طالب قیام کرد و جنگ جمل را به راه انداخت.

۴- ام سلمه. (دختر بنی امیه)

۵- حفصه دختر عمر بن الخطاب است که پس از بیوه گی به منزل پیغمبر ملحق شد و می‌توان این ازدواج را از ازدواج‌های سیاسی و مصلحتی به شمار آورد.

۶- زینب دختر جحش (او قبلاً زن زید بن الحارثه پسر خوانده پیغمبر بود، که می‌توان ازدواج پیغمبر را با وی جزء داستان‌های عشقی پیغمبر در آورد و منظومه زید و زینب در باره آن سروده شده است، و از حیث لطف و عنایت و محبتی که حضرت رسول نسبت به وی داشت او را رقیب عایشه دانست.

۷- جویریة دختر حارث بن ابو ضرار رئیس قبیله بنی مصطلق و زن مسافع بن صفوان که زن با فضل و کمالی بود و در سال ششم هجری جزو غنایم و اسرای بنی مصطلق نصیب یکی از مسلمانان شد. مالک او را از فدیة می‌خواست که به نظر جویریة گزاف می‌آمد و از اداء آن عاجز بود از این رو به در خانه پیغمبر رفت که شفاعت فرموده مبلغ فدیة را پایین آورد. عایشه می‌گوید: جویریة زیبا و جذاب بود. هر کس او را می‌دید شیفته او می‌شد. هنگامی که او را بر در حجره خویش یافتم احساس ناراحتی کردم زیرا یقین داشتم چشم پیغمبر که به او افتد مفتون وی می‌شود. همین طور هم شد. پس از رسیدن به حضور پیغمبر و بیان حاجت خود حضرت فرمود من کار بهتری برایت انجام می‌دهم. فدیة تو را خودم خواهم داد و تو را به زنی می‌گیرم. جویریة شادمانه پذیرفت و پس از این که پیغمبر با وی هم‌خوابه شد بسیاری از اسیران بنی مصطلق به ملاحظه این که پیغمبر داماد آنها شده است از طرف مسلمانان آزاد شدند گمان نمی‌کنم هیچ زنی برای کسانش این قدر حامل خیر و برکت شده باشد.

۸- ام حبیبه خواهر ابوسفیان (دختر ابوسفیان درست است و ی خواهر معاویه اولین خلیفه اموی بود) و بیوه عبداللہ بن جحش که در حبشه مرده بود.

۹- صفيه دختر حبيبن اخطب (يهودي) و زن كنانه بن ربيع كه از رؤساء خيبر بود، پيغمبر از ميان اسيران صفيه را انتخاب كرد و در شب همان روزي كه از خيبر به مدينه مراجعت مي فرمود با وي هم خوابه شد.

۱۰- ميمونه دختر حارث الهالايه خواهر زن ابوسفيان و عباس بن عبدالمطلب و خالد بن خالد بن وليد، مي گويند پس از اين وصلت خالد اسلام آورد و به اردو گاه مسلمان آمد و پيغمبر به او چند اسب داد.

۱۱- فاطمه دختر سريح.

۱۲- هند دختر يزيد.

۱۳- اسماء دختر سياء.

۱۴- زينب دختر يزيد.

۱۵- هبله دختر قيس و خواهر اشعث.

۱۶- اسماء دختر نعمان.

۱۷- فاطمه دختر ضحاك.

۱۸- ماريه قبطيه كه از مصر براي حضرت هديه فرستاده بودند و ابراهيم كه در دوران طفوليت در گذشته از او متولد شده است.

۱۹- ريحانه كه مانند ماريه قبطيه برده و مشمول اصطلاح قرآني "ما ملكت ايمانكم" بوده است و هم خوابي با آنها هيچ گونه مراسم و تشريفاتي را ايجاب نمي کرده است. ريحانه جزء اسراي بني قريظه و سهم پيغمبر بود اما نه اسلام آورد و نه حاضر شد زن عقدي محمد گردد و ترجيح داد به حال بردگي در خانه وي بماند.

۲۰- ام شريك دوسيه، و او يكي از چهار زني است كه خويشتن را به پيغمبر بخشيده بودند. چه غير از زنان عقدي كه از دواج با آنان مستلزم تشريفاتي چون مهر، حضور گواه و رضايت ولي است و غير از بردگان كه در صورت داشتن شوهر كافر يا مشرك بر مسلمانان حلال هستند. در منزل پيغمبر طبقه ديگري نيز از زنان وجود داشت و آنان زناني بودند كه خويشتن را به پيغمبر هبه (بخشيدن) مي كردند. او نيز خود را به پيغمبر هبه کرده بود. (سه {زن} ديگر ميمونه، زينب و خولماند).

هبه كردن خويشتن به پيغمبر، عايشه را آشفته ساخت زيرا ام شريك زيبا بود و حضرت پدرنگ اين تقديمي را پذيرفته بود. مي گويند از فرط غيظ و رشك گفته است نمي دانم زني كه خويشتن را به مردي تقديم كند چه ارزشي دارد؟ و از اين رو قسمت اخير آيه ۵۰ سوره احزاب نازل شد كه تأييد و تصويب عمل ام شريك و قبول پيغمبر است از طرف حضرت حق. قسمت اخير آيه ۵۰ چنين است:

“وَأَمْرًا مُمَوَّنَةً وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ”

هر گاه زنی مؤمنه خویشان را به پیغمبر (ببخشد، پیغمبر) اگر بخواهد می‌تواند او را به نکاح خود درآورد و این امتیاز مخصوص پیغمبر است نه مؤمنین.

عایشه چون چنین دید گستاخانه به حضرت گفت: “انی اری ربک یسارع فی هواک”

یعنی می‌بینم خدایت به انجام خواهش‌های نفسانی تو می‌شتابد”

در روایت معتبر دیگر به نقل شیخین از عایشه مشاجرہ میان پیغمبر و عایشه به صورت دیگر آمده است.

بنابر این روایت هنگامی که آیه<sup>۵۰</sup> نازل شد و عایشه از آن آگاه گردید و تازه قضیه ام‌شریک روی داده بود از فرط غیظ گفت: زن‌هایی که خویشان را به مردی عرضه می‌کنند چه ارزشی دارند؟ آن وقت برای تنبیه او آیه<sup>۵۱</sup> سوره احزاب نازل شد و پس از این آیه<sup>۵۱</sup> بود که عایشه آن جمله گستاخانه را گفته است که:

“خدایت خوب به انجام آرزوهایت می‌شتابد”.

آیه<sup>۵۰</sup> سوره احزاب که تکلیف پیغمبر را عموماً در باره زنان معین می‌کند چنین است:

“يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحَلَّلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا آفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ وَاللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا”

(یعنی) ای پیغمبر، ما بر تو حلال کردیم زنانی را که مزد آن‌ها را پرداخته‌ای هم چنین جاریه‌هایی که از غنیمت به دست آورده‌ای و دختران عمو، دختران عمه، دختران دایی و دختران خاله‌ها که با تو مهاجرت کرده‌اند، هم چنین زن مؤمنه‌ای که خویشان را به پیغمبر بخشیده است. می‌توانی او را به عقد خود درآوری و این امتیاز فقط از آن توست. مربوط به سایر مؤمنین که تکلیفشان را معین کردیم. یعنی حق داشتن چهار زن و هم‌بستری با جواری خود نیست، این حکم برای این است که بر تو حرجی نباشد. (از حیث زن در مضیقه نباشی) و خداوند رحیم و بخشنده است.”

اعتراض عایشه به قسمت اخیر این آیه است و برای تأدیب وی آیه<sup>۵۱</sup> سوره احزاب نازل شد که حدود اختیارات پیغمبر را در باره زنان خود معین می‌کند، بلکه آزادی مطلق به وی می‌دهد و زنان وی را از هر گونه ادعا و تقاضایی محروم می‌کند. آیه<sup>۵۱</sup> سوره احزاب چنین است:

تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤَيِّدُ الْيَتَامَ مِنَ تَشَاءُ وَ مَنْ ابْتَغَيْتَ مَمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ إِذْ بَدَأْتَ بِنِكَاحِكُمْ بِمَا  
آتَيْتُمْ كَلَّهُنَّ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا.”

که خلاصه چنین معنی می‌دهد:

“لازم نیست در هم بستر شدن با زن‌های خود نوبت را مراعات کنی، هر کدام را خواستی نزد خود بخوان و هر یک را خواستی کنار بگذار، بر تو ایرادی نیست آزادی و اختیار مطلق در ترک آن‌ها داری و برای آن‌ها نیز این ترتیب بهتر است. خداوند به حقیقت آرزوهای شما واقف است.”

در کشف شأن نزول آیه چنین بیان شده است که زنان پیغمبر با یکدیگر رقابت می‌کردند و از پیغمبر نفقه بیشتری مطالبه می‌کردند (این قضیه بعد از قتل عام بنی قریظه بوده است که غنایم فراوانی به دست مسلمانان افتاد و طبعاً خمس غنایم به حضرت رسول تعلق داشت و این امر زنان پیغمبر را به مطالبه نفقه بیشتری برانگیخت.) بنابر روایت عایشه حضرت یک ماه معاشرت با آن‌ها را ترک کرد و این آیه نازل شد و دست پیغمبر را در رفتار با زنانش باز گذاشت. زن‌ها نگران شدند و به حضرت رسول گفتند از وجود خود و مال خود هر قدر که می‌خواهی به ما بده، یعنی اختیار مطلق با توست و به دلخواه خود رفتار کن.

زمنخشی به طور تفصیل آیه<sup>۹۱</sup> را شرح می‌دهد که خلاصه آن چنین است:

پیغمبر در روی آوردن به هر یک از زنان خود و روی گردانیدن از هر یک از آن‌ها مختار است و در طلاق و ترک آن‌ها آزاد است و اضافه می‌کند: پیغمبر در ازدواج با هر یک از زنان امتش مختار و آزاد است و از حضرت حسن بن علی نقل می‌کنند که اگر پیغمبر از زنی خواستگاری می‌کرد دیگر کسی حق نداشت به آن زن روی آورد مگر این که پیغمبر صرف نظر می‌کرد.

باز زمنخشی در این باب می‌گوید: در آن تاریخ پیغمبر<sup>۱</sup> زن داشت که نسبت به پنج تن از آن‌ها به مفاد “تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ” رعایت نوبت نکرده و سهم را به تأخیر می‌انداخت و آن‌ها عبارت بودند از سوده، جویریة، صفیه، میمونہ و ام حبیبہ و چهار نفری که مورد لطف بودند و منظمآ آن‌ها را به سوی خود می‌خواند عبارت بودند از عایشه، حفصه، ام‌سامه و زینب.

باز عایشه در این باب می‌گوید کمتر روزی بود که پیغمبر به همه ما سرزنند ولی مباشرت مخصوص کسی بود که نوبت او بود و آن شب را نزد او به سر می‌برد و چون سوده دختر زعمه می‌ترسید پیغمبر او را طلاق دهد به حضرت گفت نوبت مرا رعایت مکن من توقع هم‌بستری با تو را ندارم و شب خود را به عایشه می‌دهم ولی مرا طلاق مده زیرا می‌خواهم روز حشر جزء زنان تو محسوب بشوم.

نکته مهم قسمت آخر آیه<sup>۹۱</sup> احزاب است که با آن که همه اختیارات و آزادی عمل به پیغمبر تفویض شده است و زنان وی هیچ گونه تقاضا و حق بازخواستی ندارند و هر گونه توقع آن‌ها انحراف از امر و اراده خداوند فرض شده است در آخر آیه می‌فرماید ذلك ادنی... الخ این ترتیب برای آن‌ها نیز بهتر است زیرا رقابت از میان آن‌ها برمی‌خیزد و پیوسته خشنود و راضی خواهند بود.

شاید برای مستهلک کردن اثر این ضربه‌ای که بر شخصیت زن‌ها وارد شده و برای آرام ساختن جریحه‌ای که به عزت نفس آن‌ها رسیده است آیه ۵۲ نازل گردید چه در حقیقت آن را می‌توان نوعی تلافی و تسلیت و ایجاد خشنودی شمرد.

«لَا يَجِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَتَّجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا رَقِيبًا»

(یعنی) از این پس زن‌ها بر تو حلال نیستند (اجازه نداری به زنان دیگر توجه کنی) هم چنین دیگر حق نداری به جای این‌ها به زنان دیگر روی آوری هر چند زیباییشان تو را خیره و مقنون کند مگر بردگان که (خواه به خریداری، خواه به اسارت) از آن تو شده باشند».

در همین باب باز جای حرف هست زیرا حدیثی از عایشه وجود دارد که تمام محدثین به صحت آن رأی داده‌اند و آن این است که حضرت پیغمبر وفات نکرد مگر این که تمام زن‌ها بروی حلال بود.

زنجشیری معتقد است این حدیث دلیل بر آن است که آیه ۵۲ سوره احزاب از راه سنت و یا به دلیل آیه «احلنا لك النساء» که قبل از آن نازل شده نسخ شده است. در حالی که آیه بعدی بایستی ناسخ باشد ولی در این جا ناسخ آیه قبلی است و این قسمت اخیر، رأی سیوطی است در «اتقان».

از مجموعه آیات متعدد سوره احزاب این نتیجه شگفت‌انگیز به دست می‌آید که دایره امتیازات پیغمبر در باب زن وسیع است:

بیش از چهار زن می‌تواند داشته باشد، اقربایی که مهاجرت کرده‌اند بروی حلال هستند، هر زن مؤمنه‌ای که خویشان را بدو عرضه کند بدون مهر و شهود می‌تواند به هم‌خوابگی با خود بپذیرد، از رعایت عدالت و شناختن حق تساوی میان زنان خود معاف است، نوبت هر یک از آن‌ها را می‌تواند به تأخیر اندازد و حتی وی را ترک کند. هر زنی را خواست و خواستگاری کرد بر سایر مؤمنان حرام است، پس از مرگ او کسی حق ندارد با یکی از زنان او ازدواج کند (آیات ۳ و ۵۰ سوره احزاب) و از همه این‌ها گذشته زنان پیغمبر حق تقاضای نفقه بیشتر ندارند، در مقابل این امتیازات و اختیارات و آزادی عمل رسول‌الله.

زنانش تکلیف و محدودیت‌هایی دارند «آن‌ها مثل سایر زنان نیستند، نمی‌بایست بر مردم ظاهر شوند و باید از پشت پرده با مردان سخن گویند، از زینت‌های متداول دوران جاهلیت چشم‌پوشند، به نفقه‌ای که به آن‌ها داده می‌شود قانع باشند و از عدم مراعات نوبه خود دلتنگ نشوند. در آخر آیه ۵۳ سوره احزاب صریحاً می‌فرماید:

«وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا» روا نیست بر شما که پیغمبر را آزار دهید و پس از او با یکی از همسران وی ازدواج کنید. در تلمود عین این حکم راجع به زنان شاهان یهود آمده است.

ابن عباس می‌گوید: «شخصی پیش یکی از همسران حضرت آمد و حضرت به وی فرمود از این پس نباید چنین کاری از تو سرزند. مرد گفت این زن دختر عموی من است نه از من عملی ناروا سرزد و نه از وی.

پیغمبر فرمود این را می‌دانم ولی کسی از خداوند غیورتر و از من غیورتر نیست. مرد دماغ شد و از آن جا رفت و قرقرکنان می‌گفت مرا از سخن گفتن با دختر عمومی منع می‌کند. پس از مرگش با وی ازدواج خواهم کرد" و آیه ۵۳ سوره احزاب بدین مناسبت نازل شده است.

چیزی که باید در این باب افزود این است که هیچ وقت تمامی این بیست زن در منزل پیغمبر نبوده‌اند و دو نفر از آن‌ها ظاهراً و اسماً جزء ازواج نبی آمده‌اند و پیغمبر با آنها هم‌بستر نشده است. بعضی از آن‌ها چون حضرت خدیجه و زینب دختر خزیمه و ریحانه درگذشتند، به طوری که هنگام رحلت نه زن بیشتر در خانه او نبود و میان آن‌ها نیز دو دستگی و رقابت بود.

در يك سمت عایشه، حفصه، سوده و صفیه قرار داشتند و در سوي دیگر زینب بنت جحش و امسلمه و دیگر زوجات.

پاره‌ای از زوجات پیغمبر در تاریخ و ادب اسلامی ماجرای دارند از آن جمله است حدیث افک یعنی اتهام عایشه با صفوان بن المعطل.

در سال سوم هجری پس از غزوه بنی‌مصطلق ما بین نوکر عمر و یکی از مردمان خزرج نزاعی در گرفت عبدالله بن ابی که از منافقان معروف مدینه بود و در تاریخ صدر اسلام عنوان خاصی دارد از این قضیه برآشفتم و به کسان خود گفتم:

"این بلائی است که خود ما بر سر خودمان آوردیم، یعنی قبول کردن هجرت و پذیرفتن مهاجران قریش را و این مثل در باره ما صادق است که وقتی سگ خود را سیر کردی به خودت حمله می‌کند. برگردیم به یثرب تا با اکثریت عزیزان، اقلیت خوار را بیرون بریزیم".

این سخن به گوش حضرت محمد رسید و در مراجعت به مدینه شتاب کرد تا عبدالله بن ابی را از تحریک و دسیسه باز دارد. این راهپیمایی متواصل بود و حضرت در منازل میان راه حتی به منظور استراحت کمتر توقف می‌کرد.

در این سفر عایشه که به حکم قرعه همراه پیغمبر بود. در اثنای مراجعت و به هنگام توقف مختصری در یکی از منازل برای قضای حاجت بیرون رفت و ضمناً چیزی را گم کرد که جستجوی آن وی را از کاروان عقب انداخت و شتری که هودج وی را حمل می‌کرد با سایر شتران به راه افتاده بود.

عایشه در صحرا تنها ماند تا صفوان بن المعطل که در مؤخره قافله حرکت می‌کرد به این منظور که هر گاه از کسی چیزی افتاده باشد بیابد و بیاورد به وی رسید و بر شتر خود سوارش کرده به مدینه آورد و این امری نبود که مخفی بماند مخصوصاً که حمینه خواهر زینب بنت جحش از این موضوع مطلع شد و با رقابتی که میان عایشه و زینب بود موضوعی برای جرح عایشه به دست آورد و او را به رابطه با صفوان متهم کرد.

حسان بن ثابت شاعر معروف و مسطح بن اثاثه با وی هم‌زبان شدند. عبدالله بن ابی که نفاق و کینه‌توزی وی با پیغمبر مسلم بود نیز بیکار ننشست و خبر را در شهر منتشر ساخت.



ظواهر اوضاع و احوال چندان مساعد بر ائت و بی‌گناهی عایشه نبود. زنی به زیبایی و جوانی عایشه درست پس از رفتن به همین غزوه (شبیخون) رقیبی چون زینب بنت جحش پیدا کرده است که شوهر بزرگوارش آیات عدیده برای دست یافتن بدو نازل کرده است. و در همین غزوه و پس از پیروزی بر بنی‌مصطلق جویریة دختر حارث بن ابو ضرار و زن مسافع بن صفوان را بدان طریقی که اشاره شد با دادن چهار صد درهم از مالک او خریده و به همسری خود در آورده است به عبارت واضح‌تر حضرت دو هووی زیبا در اندک مدتی بر سر او آورده است. پس طبعاً ممکن است روح لطیف زنانه او جرم‌مدار شده و از راه انتقام‌جویی چنین انحرافی از وی سر زده باشد یا لاقلاً چنین صحنه‌ای برای تنبیه و مجازات شوهر خود درست کرده باشد. زیرا چگونه ممکن است کاروانی کوچ کند و هودج عایشه را بر شتر بگذراند و متوجه نشوند که هودج خالی است؟

چرا خود حضرت محمد با آن همه علاقه‌ای که به او داشت قبل از رحیل از حال او استفسار نکرده است؟ چگونه ممکن است صدها مجاهد به حرکت آمده باشند و عایشه خبردار نشده باشد و خود را به کاروان نرسانده و آن قدر در بیابان مانده باشد تا صفوان بدو برسد؟ در صورتی که صفوان هر قدر هم در مؤخره کاروان حرکت کند بایستی هنگام استراحت و اتراق به کاروان رسیده باشد و چندان منطبق با واقعیت نیست که مدت‌ها پس از حرکت کاروان به محل کاروان رسیده عایشه را تک و تنها دیده باشد.

همه این ظواهر بعقب ماندن عایشه را يك امر عمدي و يك تباني با صفوان نشان می‌دهد.

همان بامدادی که صفوان عایشه را در ترك داشت و وارد مدینه شد این بدگمانی و بدزبانی جان گرفت و در اندک مدتی در شهر پیچید. چگونه ممکن است خبری بدین اهمیت در شهری به کوچکی مدینه که در آن کوچکترین مطلب در اندک زمانی منتشر می‌شود پس از بیست روز به گوش عایشه برسد و آن وقت ناخوش شود و یا بیماری را بهانه کند تا به خانه پدر رود؟ پس طبعاً می‌توان فرض کرد که از همان روزهای اول با خبر شده باشد ولی پس از رسیدن خبر به گوش پیغمبر و ظهور آثار سردی و بی‌اعتنائی، ناخوشی را بهانه کرده و به خانه پدر رفته باشد.

با تمام این ظواهر و قراین نامساعد هیچ بعید نیست، بلکه می‌توان مدعی شد که عایشه بی‌گناه بوده و تمام این رویدادها صحنه سازی کودکانه و زنانهای باشد، مخصوصاً که صفوان به نفرت از زن معروف بوده معذک بدگویی و بد زبانی مردم که خواه ناخواه به گوش پیغمبر رسیده بود سخت او را ناراحت کرد به حدی که در این باب با دو نفر از محرمان خود علی بن ابی‌طالب و اسامه بن زید مشورت کرد.

اسامه به طور قطع گفت عایشه از این اتهامات منزّه است و دختر ابوبکر صدیق از این گونه آلودگی‌ها پاک است. اما علی بن ابی‌طالب گفت زن برای شما حقیقت نیست علاوه بر این ممکن است از کتین عایشه تحقیق کرد و حتی علی آن کتینك بدبخت را زد تا راست بگوید و او هم چون چیزی نمی‌دانست به برائت عایشه سوگند خورد و با وجود همه این‌ها شك و تردید و ناراحتی پیغمبر تسکین نیافت ناچار به خانه ابوبکر رفت و با عایشه مواجه شده طبعاً در آن جا صحنه‌ای از گریه و انکار رخ می‌نماید زیرا همان جا حالت وحی به پیغمبر دست می‌دهد و او را می‌پوشانند و متکاپی چرمی زیر سرش می‌گذارند تا پس از مدتی که غرق عرق از زیر کساء (عبا، گلیم که آن را

پوشند) بیرون می‌آید و سوره نور نازل می‌شود. در این سوره آیات متعددی راجع به حد مجازات زنا و حد تهمت زدن و حدیث افک و تبرئه عایشه آمده است.

زنجشیری معتقد است که هیچ موضوعی در قرآن به این شدت تعقیب نشده است و بهترین شاهد آن آیه ۳۳ است:

“أَنَّ الَّذِينَ يَزْنُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ”

کسانی که زنان عفیف و مؤمنه را تهمت می‌زنند در این دنیا مطعون (سرزنش شده) و در آن دنیا دچار عذاب می‌شوند.”

در پایان ماجرا آن سه نفر را که در بهتان شرکت داشتند حد زدند، یعنی قانون عطف بماسبق شده است زیرا قبل از این قضیه برای تمت زدن حدی معین نشده بود.

## داستان زینب:

داستان ازدواج حضرت محمد با زینب در سیره‌ها و روایات و حتی آیات قرآنی طنینی دارد آهنگدار و ازدواجی است که می‌توان آن را ازدواج عشقی نامید.

زینب زن زیدبن حارثه است. زید را حضرت خدیجه در جوانی خریده و به حضرت محمد بخشیده بود. حضرت نیز او را آزاد کرد و مطابق رسم عرب به فرزندی پذیرفت. فرزند خوانده در سن جاهلیت حکم فرزند داشته و تمام احکام پدر فرزندی چون ارث و حرمت ازدواج با زن وی در مورد او جاری بوده است. مسلمانان نیز تا هنگام نازل شدن آیات ۴-۸ سوره احزاب بدان عمل می‌کردند. عبدالله بن عمر می‌گوید:

“ما اطرافیان پیغمبر، زید را زیدبن محمد می‌گفتیم چه او علاوه بر عنوان پسر خواندگی از یاران صدیق و فداکار محمد محسوب می‌شد.”

زینب دختر امیمه بنت عبدالمطلب یعنی دختر عمه پیغمبر بود و خود پیغمبر او را برای زیدبن حارثه خواستگاری کرد و چون زید بنده آزاد شده بود، زینب و برادرش عبدالله از قبول خواستگاری اکراه داشتند ولی آیه نازل شد:

“وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مِؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا”

گاهی که خدا و رسولش امری اراده کردند دیگر برای مرد مؤمن و زن مؤمنه اختیار نمانده و جز اطاعت تکلیفی ندارند ورنه گمراه شده‌اند."

پس از این آیه زینب و عبدالله به درخواست پیغمبر گردن نهادند و زینب را برای زید عقد کردند. داستان عشق حضرت محمد پس از این واقعه آغاز می‌شود ولی در کیفیت بروز و ظهور آن قدری نوسان و اختلاف هست. از تفسیر جلالین چنین برمی‌آید که همان دم پس از انجام عقد نکاح زید با زینب، تغییر حالتی در حضرت پدید آمده است.

"ثم وقع بصره عليها بعد حسين فوقع في نفسه حبها. يعني پس از آن، یا پس از آنکه کی، چشمش بر زینب افتاد و مهر زینب در قلبش دمید". زمخشری در تفسیر آیه ۳۷ سوره احزاب می‌نویسد:

"حضرت رسول پس از انجام نکاح چشمش به زینب افتاد و چنان از وی خوشش آمد که بی‌اختیار گفت "سبحان الله مقلب القلوب".

زیرا پیغمبر سابقاً زینب را دیده بود و از او خوشش نیامده بود ورنه از او خواستگاری می‌کرد. زینب این جمله پیغمبر را شنید و به زید گفت و او به فراست دریافت که خداوند در قلب او بی‌میلی نسبت به زینب انداخت و نزد پیغمبر شتافت و عرض کرد می‌خواهم از زینب جدا شوم. پیغمبر فرمود چه اتفاقی افتاده آیا شبهای از او داری؟ عرض کرد: ابداً جز نیکی از او ندیده‌ام ولی او خود را برتر و شریف‌تر از من می‌داند و این امر ناراحت کرده. بدین مناسبت جمله "أَمْسِكْ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ (یعنی) زن خود را برای خود نگاهدار و پرهیز کار باش". آیه ۳۷ سوره احزاب پر معنی و زیباست و صراحت قول و صداقت روح پیغمبر را نشان می‌دهد:

"وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشِي النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَا كَمَا لَمْ يَكُنْ لَكَ لِيَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ آخِرُ اللَّهُ مَفْعُولًا.

هنگامی که به شخصی که خداوند بدو عنایت فرموده و تو به او عنایت کردی (مقصود زید است که خدا او را هدایت کرده و پیغمبر او را آزاد فرموده است) می‌گویی زن خود را برای خود نگاه دار و از خدا پرهیز. در ضمیر و باطن خود از ترس مردم امری را مخفی می‌کنی که خداوند آن را فاش خواهد ساخت در صورتی که باید از خدا بترسی نه از مردم. چون زید حاجت خود را انجام داد ما او را (زینب را) به زوجیت تو درآوردیم تا برای مؤمنان دیگر هم محظوری نباشد که با زن پسر خوانده خود ازدواج کنند.

آیه خیلی روشن است و نیازی به تفسیر ندارد. پیغمبر از زینب خوشش می‌آمد ولی وقتی که زید به حضورش رسیده اجازه می‌خواهد او را طلاق دهد به وی می‌فرماید طلاقش مده و برای خود نگاهدار. با این بیان روی خواهش درونی خود پا گذاشته به زید پند می‌دهد که زن خود را نگاه دارد. اما خداوند به او می‌گوید تو از ترس زبان بدگویان میل باطنی خود را که طلاق زینب از زید باشد ظاهر

نساختی در صورتی که تو فقط باید از خدا بترسی. چون زید حاجت خود را انجام داد. او را به زنی به تو می‌دهم تا بر مؤمنان قید و بندی در ازدواج با زن پسر خوانده‌شان نباشد.

تغییر حالت و شیفتگی پیغمبر پس از انجام عقد ممکن است، ولی آمدن زید به خدمت حضرت و اجازه طلاق خواستن و دلیل طلاق را بدرفتاری زینب توجیه کردن مستلزم آن است که مدتی هر چند کم زید و زینب زندگی زناشویی مشترک داشته باشند. در این صورت باید تفسیر زمخشری را چنین تصور کرد که جمله "سبحان الله مقلب القلوب" پیدرنگ پس از انجام عقد و افتادن چشم پیغمبر بر زینب گفته شده باشد و شنیدن این جمله از دهان پیغمبر و شاید مشاهده بارقه‌ای در دیدگان محمد و ی را از حقیقت میل و رغبت آن حضرت آگاه کرده، و همان امر، هوس دست یافتن بر محمد و زن مقتدرترین و متشخص‌ترین مردان قریش شدن را در قلب او بر افروخته باشد. به همین دلیل و به بهانه این که از روز نخست مایل به این وصلت نبوده است بنای بدرفتاری با زید را گذاشته و برتری نسبت خود را به رخ او کشیده است و زید پس از آگاهی از این امر از راه خلوص و ارادت به مولا و آزاد کننده خود در مقام طلاق زینب برآمده و با وجود تأکید پیغمبر که زن خود را نگاه دار او را طلاق داده است.

#### در تفسیر کبریج

گویا این تفسیر در قرن ششم نگاشته شده است. نصف اول یعنی از سوره بقره تا سوره مریم در دست نیست و این نصف دوم نسخه منحصر به فردی است در کتابخانه کبریج. ولی تفسیر معتبری با فارسی رسا و روشن به نظر می‌رسد.

که نویسنده آن معلوم نیست و اخیراً از طرف بنیاد فرهنگ از سوره مریم تا آخر قرآن در دو جلد به چاپ رسیده است. قضیه تغییر حالت پیغمبر و عشق به زینب به گونه‌ای دیگر آمده است:

"روزی رسول صلوات الله علی به خانه زینب آمد و زید را می‌جسته. زینب را دید ایستاده در سماخچه (سماکچه، سماچه یعنی پستان‌بند، سین‌بند. احتمالاً زینب عریان و تنها سین‌بند به سینه داشته است) داروی بوی خوش می‌کوفت. خوشش آمد و در دلش افتاد اگر او زن او بودی، چون زینب رسول را بدید دست بر روی نهاد. (پیغمبر) گفت لبس‌آه و حسناً (یعنی) هم شکرینی و هم زیبایی. ای زینب سبحان الله مقلب القلوب،

(مفسرین و مورخین اسلامی این قضیه را به شکل دیگری هم نقل کرده‌اند. مثلاً می‌نویسند که روزی رسول الله سرزده وارد خانه زید پسر خوانده خود شد و دید زینب در حال حمام کردن است چشمان معصوم رسول‌الله به بدن عریان زینب افتاد و بی‌اختیار بر زبان راند "فتبارک الله احسن من الخالقین")

دوبار این را بگفت و باز گشت. چون زید بیامد هر چه رفته بود پیش او بگفت و گفت پیش تو نتوانی مرا داشت برو دستوری خواه تا مرا طلاق دهی. و زید زینب را دشمن گرفت چنان که پیش روی او نتوانست دید.

پس از انجام امر طلاق حضرت خود زید را مأمور کرد و گفت برو (به) زینب بگویی که خداوند تعالی او را به زنی به من داده است. زید بر در زینب آمد در را بکوفت. زینب گفت کیست، گفت زید است. زینب گفت چه خواهد زید از من که مرا طلاق داده است. گفت پیغام رسول الله آورده‌ام. زینب گفت مرحبا رسول الله، در باز کرده زید درآمد و او می‌گریست. زید گفت مبادا چشم تو گریان، نیک زنی بودی فرمانبردار. خدای تعالی تو را به از من شوئی داد. گفت لا ابالک؟ کیست آن شوئی؟ جواب داد زید که رسول خدای. زینب در سجده افتاد.

این روایت با روایات دیگر نیز کاملاً منطبق است که زید می‌گوید:

“به سرای زینب وارد شدم مشغول خمیر کردن آرد بود، چون می‌دانستم به زودی او زن پیغمبر خواهد شد، هیبت و احترام او مرا گرفت چنان که روی در روی کم و همین طور که پشت به او داشتم خبر خواستگاری پیغمبر را به او دادم و از همین روی در تفسیر جلالین آمده است که حضرت گوئی روز شماری می‌کرد. همین که عده زینب به سر رسید بدون مقدمه و بدون تشریفات به خانه او رفت و در آن جا گوسفندی کشتند و تا دیرگاه نان و گوشت به مردم می‌دادند و بدین ترتیب عروسی خود را جشن گرفتند.

هم از عمر و هم از عایشه روایت می‌کنند که آیه ۳۷ سوره احزاب دلیل بر صراحت و امانت و صداقت رسول اکرم است.

عایشه می‌گوید: اگر بنا بود پیغمبر چیزی را پنهان کند بایستی این میل باطنی خود را به زینب در قرآن نیاورد “و تخفي في نفسك والله مبدیه”.

راست است دلایل صدق و صراحت و امانت رسول آیات قرآنی زیاد است. حضرت محمد پروای اعتراف به ضعف‌های بشری نداشته است و لی کاسه‌های گرمتر از آتش بدین امر رضایت ندهند چنان که در باب معجزات شمه‌ای گفته آمد. از جمله در همین آیه که مفسران و راویان اتفاق دارند، محمد بن جریر طبری در تفسیر خود بدین امر گردن نهاده و راضی نمی‌شود که فاعل “تخفي في نفسك” حضرت محمد باشد، و می‌گوید فاعل آن زید است. یعنی پیغمبر به زید گفت زنت را نگاه دارد و از خدا بپرهیز که تو در ضمیر خود چیزی را پنهان می‌کوی که خداوند آن را آشکار می‌سازد...” بعد برای این توجیه و تفسیر غیرموجه می‌نویسد:

“زید مرضی داشت که آن را مخفی می‌کرد و برای همان مرض می‌خواست زینب را طلاق دهد و در این جا مقصود مخفی داشتن آن مرض است از انظار...”

محمد حسن هیکل هم برای این که از سمت دایه دلسوزتر از مادر محروم نماند در کتاب “حیات محمد” می‌نویسد:

“زینب دختر عمه پیغمبر بود و او را قبلاً دیده بود و ابداً رغبت به ازدواج با وی نداشت و از این رو اصرار ورزید که زید زن خود را طلاق ندهد. ولی بعد از این که زید دستور مولای خود را به کار نبست و زن خود را طلاق داد پیغمبر زینب را برای آن گرفت که سنت جاهلی اعراب را در باب آثار فرزند خواندگی بشکنند و به سایر مؤمنان نشان دهد که می‌شود با زن فرزند خوانده خود زناشویی

کنند. لذا با زینب ازدواج کرد. و شاید به همین دلیل با آن شتاب و پس از سرآمدن ایام عده به خانه وی شتافت و عروسی خود را ولیمه داد.

## ازدواج های سیاسی و مصلحتی

محمد حسین هیکل غالب ازدواج های پیغمبر را ازدواج های سیاسی و مصلحتی می گوید و برای تأیید آن می نویسد:

“روزی عمر با زن خویش در باب امری صحبت می کرد و زنش بنای مشاجره و یکی به دو کردن را گذاشت عمر خشمگین شد و گفت زنان را نرسیده است که در امور زندگی با مردان خود محاجه کرده و از خود رأی داشته باشند. زن گفت دختر تو با پیغمبر خدا گاهی به حدی بحث و مناقشه می کند که رسول تمام روز را خشمگین بسر می برد. به محض شنیدن این سخن عمر به خانه حفصه رفته از او بازخواست کرده وی را از عقاب خدا و غضب پیغمبر بر حذر ساخت و ضمناً گفت تو به این دختر جوان، مقصود عایشه است، که به زیبایی خود می نازد و از عشق و علاقه پیغمبر به خویش تن آگاه است نگاه مکن. پیغمبر ترا برای خاطر من گرفت و رنه عشقی به تو ندارد.”

بدیهی است این قضیه معقول و قابل قبول است و بعضی ازدواج های پیغمبر را باید حمل بر مصلحت و ایجاد پیوند خویشی کرد تا اسلام تقویت شود و علی و عثمان را به قول هیکل، از همین روی به دامادی خود برگزیده است و مشهور است که خالد بن ولید پس از ازدواج پیغمبر با خالدهاش میمونه خواهر زن عباس بن عبدالمطلب و حمزه بن المطلب در سال نهم هجری هنگام عمره القضا، اسلام آورد.

## حفصه و ماجرای حرام کردن ماریه بر خود

از جمله حوادثی که در باب زن و پیغمبر باید آورد، زیرا در آن زمان سر و صدائی براه انداخت و باعث نزول آیتی چند گردید، حرام کردن پیغمبر ماریه قبطیه را بر خود بوده و آن حادثه از این قرار است:

حفصه یکی از همسران پیامبر بود و ماریه که کنیز حفصه بود روزی نزد پیغمبر آمد. آن روز پیغمبر در خانه حفصه بود و حفصه در خانه نبود.

حضرت همان جا با ماریه همبستر شد و در این اثنا حفصه سر رسید و داد و بیداد براه انداخت که چرا حضرت با کنیز خود (حفصه) در خانه و در بستر او خوابیده است. پیغمبر برای تسکین خاطر حفصه و آرام کردن وی ماریه را بر خود حرام کرد.

لابد پس از رفع بحران یا بواسطه علاقمای که به ماریه داشته و یا بواسطه این که ماریه از تحریم خود بر پیغمبر ناراحت شده و بازخواست کرده بود حضرت از حرام کردن ماریه بر خویشان عدول کرد و برای تبرئه و تزکیه وی آیهای اول تا پنجم سوره تحریم نازل شده است:

“يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَيَّنَّا لَكَ مَرْضَاتُ أَرْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ”

ای پیامبر چرا چیزی را که خدا حلال کرده است برای رضایت زنان خود بر خویشان حرام می‌کنی؟ خداوند تو را بر این تحریم (کاری جا) می‌بخشد.”

در آیه بعد راه غفران و چشم پوشی از تحریم امری که خداوند حلال کرده است معین شده و آن دادن کفاره است مانند: آزاد کردن بنده “قد فرض الله لكم تحلة ايمانكم” که در سوره آمده و خوب کفاره آمده است و از این رو مقاتل می‌گوید:

“پیغمبر کفاره داد و بنده‌ای را آزاد کرد” و حسن می‌گوید: به دلیل آخر آیه که “والله غفور رحيم” خداوند او را بخشیده است.

آیه سوم که دنباله همین قضیه است شخص را به شگفت می‌اندازد که يك امر شخصي و خانوادگی به گفتگوی زن و شوهر در قرآن مطرح می‌شود.

“وَ إِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَرْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَضَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَ اعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْغَنِيُّ”

پیغمبر به یکی از زنان (حفصه) رازی را گفت (تحریم ماریه بر خود) و به او گفت آن راز را به کسی نگویید اما چون آن راز را به دیگری (عایشه) گفت و خداوند او را (یعنی پیغمبر را) از آن آگاه ساخت و پیغمبر بخشی از آنها را به حفصه گفت و از گفتن قسمتی خودداری کرد. حفصه به گمان این که عایشه به پیغمبر گفته است پرسید کی تو را با خبر ساخت؟ پیغمبر گفت آن که بر همه اسرار دانا و آگاه است.”

آیا ذکر این مطالب خصوصی در قرآن که شریعت ابدی و دستور قطعی برای کافه نوع انسانی است شگفت‌آور نیست؟

و از آن شگفت‌انگیزتر شرح و بسط مفسران است. از جمله در تفسیر کمریج قضیه را چنین شرح می‌دهد:

چون حفصه مر عایشه را از راز پیغمبر علیه السلام خبر کرد و خدای عز و جل بر پیغمبر خویش رسانید که حفصه راز تو را پیش عایشه بگفت پیغمبر حفصه را از بعضی از آن چه با عایشه گفته بود آگاه کرد.

آیا این بگو مگوهای زنانگی که هر روزه هزار مانند در هر گوشه جهان دارد امری است که در متن قرآن آید و مفسران خداوند بزرگ و آفریننده کائنات را تا حد خبرچینی تنزل دهند که گفته‌های حفصه را به عایشه بازگو کند.

در هر صورت سه آیه نخستین سوره تحریم در باب این حادثه عادی و نزار زن و شوهر است. آیه ۴ و ۵ تهدید عایشه و حفصه است که اگر در صورت ادامه این وضع و تعقیب این ادا و اصول زنانگی و رشک و وزیدن موجبات ناراحتی پیغمبر را فراهم کنید خداوند حامی اوست و حتی ممکن است منجر به طلاق دادن شما شود.

“عَسَى رَبُّهُ أَنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِمَّا كُنَّ مُسَلَّمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا”

اگر شما را طلاق دهد امید است زنان بهتر از شما (الله) را به وی ارزانی دارد. مسلم، مؤمن، مطیع، پرهیزکار، مهاجر و انصار، بیوه یا باکره.”

معنی آیه و شأن نزول آن واضح است ولی در یکی از تفسیرهای، طبری یا کمرنج، مطلبی آمده است که بی اختیار از ساده لوحی مفسران و فرط ایمان آنان خنده عارض می شود. مفسر خشک مقدس که پیوسته می خواهد شانی برای پیغمبر درست کند می نویسد: مقصود از کلمه بیوه آسیه زن فرعون است و مراد از کلمه باکره حضرت مریم است که در بهشت منتظر پیغمبرند و با وی ازدواج خواهند کرد.”

بدین مناسبت شاید بد نباشد روایت دیگری که در شأن نزول آیات اولیه سوره تحریم آمده است نقل شود:

پیغمبر در خانه زینب غسل خورده بود. وقتی از نزد وی بیرون آمد عایشه و حفصه از راه رقابتی که با زینب داشتند گفتند بوی مغفیر از دهانت می آید (مغفیر بوی ناخوش دارد) هنگامی که حضرت این را شنید غسل را بر خود حرام کرد و پس از این، لابد از سوگند خود پشیمان شده بود. آیه عتاب سوره تحریم نازل شد و برای شکستن سوگند، اصل کفار را معین فرمود و زنان خود را به طلاق تهدید کرد. هر گاه از این رقابت و حسد و وزیدن توبه نکنند. ولی تصور می شود همان روایت نخستین صحیح باشد زیرا از گفتن سرّی به حفصه و فاش شدن راز سخن به میان آمده است.

خوب با توجه به نکات فوق است که علی ابن ابیطالب (امیرالمؤمنین) در خطبه ۳۹-۴۰: نهج البلاغه بنام نکوهش زنان (قرآن دوم مسلمانان) در مورد زنان فرموده:

مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ، نَوَاقِصُ الْحُطُوطِ،

ای مردم، زنان از نظر ایمان و ارث

نَوَاقِصُ الْعُقُولِ، فَأَمَّا نَقْصَانُ إِيْمَانِهِنَّ فَقَعُودُهُنَّ عَنِ الصَّلَاةِ

و عقل ناقصند. اما نقصان ایمانشان به اعتبار معاف بودن از نماز و روزه

و الصَّيَامِ فِي أَيَّامِ حَيْضِهِنَّ، وَ أَمَّا نَقْصَانُ حُطُوطِهِنَّ فَمَوَارِيثُهُنَّ

در ایام قاعدگی است. اما نقصان ارثشان به اعتبار اینکه سهم ارث آنان

عَلَى الْأَنْصَابِ مِنْ مَوَارِيثِ الرِّجَالِ، وَ أَمَّا نَقْصَانُ عُقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ

نصف سهم ارث مردان است. اما نقصان عقلشان، به اعتبار اینکه شهادت دو زن



امْرَأَتَيْنِ كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ. فَأَتَقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ، وَ كُونُوا مِنْ

برابر شهادت با يك مرد است. از بدان آنان بترسيد. و از خوبان نشان

خياريهنَّ عَلَى حَذَرٍ، وَلَا تُطِئُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ حَتَّى لَا يَظْمَعَنَّ

بر حذر باشيد. و در امور پسنديده از آنان بيروي نكنيد تا در اعمال ناشايسته طمع

فِي الْمُنْكَرِ.

پيروي نداشته باشند

و يادروصيتنامه خود به فرزندش حسن بن علي فرموده (نامه ۳۱ نهج البلاغه) :

از مشورت با زنان اجتناب كن. زيرا رايشان ضعيف. و عزمشان سست است.

با پوششی که بر آنان قرار می دهی دیده آنان را از دیدن مردمان بازدار. زيرا سخق حجاب آنان را

پاك تر نگاه می دارد. و بيرون رفتن زنان از خانه بدتر از اين نيست که افراد غير مطمئن را بر آنان

در آوری. و اگر بتوانی چنان کن که غير تو را نشناسند .

**حال بایست به این نکته توجه کرد که همین خدای مهربان در سوره كهف آیه ۱۰ فرموده :**

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا

" بگو : جز این نیست که من هم بشری مانند شما میم با این تفاوت که به من وحی می شود که معبود شما فقط خدای یکتاست ;

پس کسی که دیدار پرورد گارش را امید دارد ، پس باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پرورد گارش شریک نکند "

آیا پیامبری که همانند سایر بشرهاست و از عالم غیب نیز خبری ندارد چگونه خداوند در موارد فوق فرق گذاشته است

فرق بین زن و مرد !!!

آیا خدای مهربان بین بندگانش فرق میگذارد آیا عیسی مسیح که قبل از پیامبری حضرت محمد بوده و در انجیل، در جاهایی

خودش را خدمتگزار مردم معرفی نموده و حق کنیزان را نیز آزاد میکرده نیز چنین فرق داشته !!!؟

آیا میدانید که در انجیل شما حق داشتن برده و کنیز ندارید ولی در قرآن بارها این مسئله ذکر شده و میتوانید کنیز (برده زن)

ورده داشته باشید (آیه ۳ سوره نساء و آیه ۶ سوره مومنون) .

آیا خدایی که ما را آفریده ، ما را برده خودش نموده که ما انسانها حق داشته باشیم کسی را برده و کنیز خود نمائیم !!!؟

مگر غیر از اینست که اسلام کامل کننده سایر ادیان بوده است پس چگونه خداوند مهربان دین اسلام را معرفی نموده که در بسیاری از موارد با دین قبلیش نه تنها تکمیل کننده نبوده بلکه تناقض دارد. (جهت اطلاعات بیشتر به کتاب بازشناسی قرآن بقلم دکتر مسعود انصاری صفحه ۲۰۱ به بعد مراجعه نمائید).

آدرس کتاب:

[http://rapidshare.com/files/۶۳۲۱۷۱۰۱/Baz\\_Shenasi\\_Ghoran\\_\\_\\_Dr\\_Masoud\\_Ansari.pdf](http://rapidshare.com/files/۶۳۲۱۷۱۰۱/Baz_Shenasi_Ghoran___Dr_Masoud_Ansari.pdf)

نظر انجیل درباره زن و مرد (کتاب مرقس باب ۱۰ آیات ۸ و ۹ و ۱۰):

"خدا از همان ابتدا مرد و زن را برای پیوند همیشگی آفرید به همین دلیل مرد بایست از پدر و مادر خود جدا شود و به همسر خود بپیوندد که از آن پس دو تن نباشند بلکه یک تن باشند و هیچ کس حق ندارد این اتحاد را بر هم زند و ایشان را از یکدیگر جدا سازد چون خدا آن دو را یکی ساخته است."

پس تعدد زوجات را چگونه و با چه مجوزی میتوان در واحد (با توجه به یکی شدن زن و مرد) انجام داد!!!؟

مگر کثرت در واحد شدنی است!!!؟

|                             |                               |
|-----------------------------|-------------------------------|
| بگو جز تو ندارم من پناهی    | غمی دارم پر و لندوه و آهر     |
| چو بخت من بود ماندن در اینخ | ثوم هر روز و شب گریان و نالان |
| مرا مده تو زین با جام زین   | ثود شاید دمی زین به زهر کین   |
| کزین زهر می و آن جام مملک   | روم بر سر درش با ناز و کر نشر |

خدای یکتا و مهربان یار و یاورتان باشد

مرداد ماه ۱۳۸۶